

# بخشی از تاریخ و نامه دانشمندان اصفهان

بقلم آقای همائی

۱

اصفهان را نیمه خوانند از جهان	صد جهان من دیده‌ام در اصفهان
در زمین بنگر طلوع آفتاب	ایکه گوئی مهر تابد ز آسمان
شهر ایران را یکی پیکر شمار	کش صفهان است برجای روان
گر روان در تن نباشد جان پاک	تن چه باشد جز که مشتی استخوان <sup>۱</sup>

در شماره پیش ترجمه حالی از «طرب بن های شیرازی» که یکی از شعرای مشهور اصفهان در نیمه دوم سده سیزدهم و نیمه اول سده چهاردهم هجری بود نگاشتم و ضمناً از کتاب تاریخ و «نامه دانشمندان اصفهان» که سالهاست نگارنده بتالیف و گرد آوردن آن اشتغال دارد نام بردم. اینک یاره‌ای از فصول آن کتاب را با رعایت اختصار و تنوعی که در خور مجله است بنظر خوانندگان می‌رسانم.

در نقل مطالب تاریخی و ادبی ملاحظه روتس تقدیم و تاخیر زمانی نشده است بلکه از هر جا چیزی که مناسب با درج در مجله بوده است نقل کرده‌ام.

## مقدمه انجمنهای ادبی اصفهان از قرن دوازدهم تا

سده چهاردهم هجری

اگر بیشتر ترقیات علمی و ادبی و علمی و صنعتی ایران را از تجلیات روح اصفهان ورهین قریحه و ذوق سرشار مردم آن سرزمین بدانیم چندان دور نرفته و سخنی بگراف نگفته‌ایم - ایران مهد ذوق و ادب و سرزمین هنر و صنعت است و بیشتر مایه این گونه هوهبت های طبیعی خدا داده را باید در ساحل زاینده رود یا در اعماق روح لطیف و ذهن کنجکاو مردم اصفهان و سرانگشتان هنر آفرین پروردگان آن آب و خاک جستجو کرد.

یکی از دانشمندان می‌گوید هر جا شعری لطیف می‌شنوم یا صنعتی ظریف می‌بینم قلبم آسوده نمی‌شود تا آنگاه که در روح سخنور و بازوی کارگر پیوندی از نژاد مردم اصفهان می‌یابم. این سخن چندان گزاف و یاوه نیست، چه اگر بتاریخ ادبی و صنعتی ایران رجوع کنیم می‌بینیم که در اغلب نهضت‌های ادبی و صنعتی اگر اصفهان پیشوا و پیشقدم نبوده باری دستی در کار داشته است. آب و هوای اصفهان را در تربیت و نمو ادب و صنعت خاصیتی است که در هیچ کجا نظیر آنرا

۱ - این اشعار در جزو قصیده مفصلی است که ابن بنده در ایام تعطیل تابستان ۱۳۱۲ شمسی

هجری در اصفهان بمناسبت ورود یکی از اعظام دوستان ساخته‌ام و مشتمل است بر اسامی ابنیه موجوده و غالب بناهای تاریخی که در دوره حکومت ظل السلطان مسعود میرزا خراب و نابود گردید و شرح آنها را در کتاب تاریخ و نامه اصفهان بتفصیل نگاشته‌ام.

نتوان یافت، مردم هوشیار این سرزمین هم دارای طبع سلیم و ذوق لطیف هستند و هم روح ابتکار و اختراع در آنها بحد کمال موجود است، اگر خود مخترع چیزی نبوده‌اند آنها را از دیگران گرفته و چنان سر و صورت داده و بسرحد کمالش رسانیده‌اند که زاده فکر خود آنها محسوب شده‌است، احياناً می بینیم که يك جنبش ادبی یا صنعتی از جای دیگر آغاز می شود اما چون بمحیط سراسر ذوق و هوش اصفهان می رسد و يك چند زیر دست استادان چابك اندیشه پرورش می یابد در مدت اندك یکی از مظاهر برجسته ادب و هنر را نمایان می سازد، این خاصیت در تمام دوره های تاریخی در محیط ذوق پرور اصفهان وجود داشته‌است و بعد از این هم خواهد داشت.»<sup>۱</sup>

موقع جغرافیائی این ولایت و ظهور قائم‌دین بزرگ از این سرزمین اتفاقاً در اوضاع سیاسی ایران هم تأثیرات عظیم بخشیده‌است؛ داستان «کاو» پیش از اسلام و ظهور (ابومسلم) اصفهانی معروف به خراسانی پس از اسلام و تأثیر قیام آنها در سراسر اوضاع سیاسی ممالک از جمله دلائل و امارات روشن این معنی است.<sup>۱</sup>

بعد از اسلام تا کنون چند مرتبه اصفهان پایتخت ایران شده است، اتفاقاً در هر وقت که این قرعه بنام اصفهان زده شد و پادشاهان در آن سرزمین جایگزین گشتند ایران بنهایت درجه شوکت و اقتدار و بسط ملك و دولت رسید و عظمت عهد قدیم ساسانی از هر جهت تازه شد، دوره (سلاجقه) خاصه عهد ملک‌شاه (۶۵۰ — ۸۵۰) و خواجه نظام‌الملک و همچنین عهد پرافتخار (صفو) به بهترین گواه این دعوی است. در آن عهد که اصفهان پایتخت سلاجقه بود حدود ایران از ساحل دریای مغرب (مدیترانه) تا دیوار چین و از اقصای خوارزم و حدود قبیچاق تا نزدیکی قسطنطنیه امتداد داشت، و خواجه نظام‌الملک «اجرت ملاحان جیحون بر خراج انطاکیه می نوشت و پایتخت اصفهان فرمانروای ممالک شرق و غرب عهد ساسانی بود. در این دوره تمدن ایران باوج ترقی رسید و عصیت ملی و حس ایران دوستی در ایرانیان پدید آمد و نتایج سودمند بخشید، ترقی ادبیات فارسی و اهتمام به ترویج علوم و معارف و تاسیس مدرسه نظامیه و بنای رصدخانه و اصلاح تقویم و تبدیل ماههای عربی به فارسی و امثال اینگونه کارها در آن زمان از گواهی‌های روشن بیدار شدن حس ملی و افتادن در راه رشد و ترقی است.<sup>۱</sup>

پیش از عهد سلاجقه هم اصفهان پایتخت شده بود، مرداویدج (۳۱۶ — ۳۲۳) که سردسته آل زیار محسوب است اصفهان را پایتخت قرار داد.

در عهد صفوی حدود ایران از جیحون تا جبال هندو کش و کوه‌های قفقاز برقرار گشت، وحدت و غرور ملی در ایرانیان بوجود آمد و آثار شکفتن انگیز بوجود آورد.<sup>۱</sup> صیت بزرگوار و اقتدار و آوازه ادب و صنعت و تجارت و ثروت ایران جهانگیر گردید، صنایع و هنرها از قبیل نقاشی و حجاری و معماری و کاشی کاری و خطاطی و منبت‌سازی و قالی بافی و زری بافی و اسلحه سازی و غیره به عالی‌ترین درجه زیبایی و کمال رسید.

بتصدیق بعضی مؤلفین خارجه که معاصر آن دوره بوده‌اند اغلب صنایع ظریفه منحصر بایران و خاص اصفهان بود و در بعض صنایع دیگر از قبیل تفنگ‌سازی که در فرنگستان رواج داشت کارهای ایرانی از هر حیث بهتر از ساخت فرنگی بود.<sup>۱</sup>

هنوز نمونه صنایع آن دوره در دست است، و بناهای عجیب اصفهان که اکنون باقی

است نموداری از دورهٔ برشکوه صفویه و ترقی بی نظیر صنایع را در آن عهد دلائل محکم یا برجای است.

از نقش و نگار درود یوار شکسته آثار پدید است صفا دید عجم را

آیا اینهمه یادگارهای یرافتخار که از آن دوره برای ما باقی مانده و دلائل عظمت تاریخی ماست جز از زیر دست استادان چابک اندیشهٔ اصفهان بیرون آمد ، و استمداد ذاتی و ذوقی سرشار مردم اصفهان بکار افتاد و شکفت کاری‌ها در صنعت بوجود آورد!

(استاد علی اکبر اصفهانی<sup>۱</sup>) ، معمار و (استاد قوام‌الدین<sup>۲</sup>) کاشی کار مسجد شاه

اصفهان همان بنائاتی که عقل در وصفش حیران است بوده اند .

(محمد رضای امامی اصفهانی<sup>۳</sup>) که نامش چندجا در کتیبه‌های مساجد اصفهان دیده میشود

از خطاطان است که شاید نظیر او در کتیبه نویسی بخط ثلث و رقاع تا کنون وجود نگرفته باشد، این نایب خط هم از پروردگان آب و خاک اصفهان است

از این قبیل استادان صنعتگر اصفهانی بسیار داریم که نام و ترجمهٔ احوال آنها تا آنجا که ممکن و در دسترس بنده بوده است در کتاب تاریخ و نامهٔ دانشمندان اصفهان آورده ام .

در عهد صفویه بازار علم و دانش هم در اصفهان رواج و رونق یافت و عوام و دانشمندان از هر ناحیه شدت حال کرده باصفهان شناختند و اهالی شهر هم بتعمیم و تعلم گرائیدند و تحصیل علوم و معارف عقلی و نقلی شایع گردید و بالتبقیه قرن یازدهم هجری یعنی دورهٔ شیخ بهائی ، میرداماد ، ملاصدرا ، میرفندرسکی ، شیخ علی‌نقی کمره‌ای ، و امثال آن نوایح را بوجود آورد که از دوره‌های برجستهٔ نهضت علمی ایران محسوب می‌شود.

در این قسمت هم مردم اصفهان سهمی وافر داشتند و محیط اصفهان در ایجاد این نهضت بی اندازه مؤثر افتاد ، چرا که می‌دانیم پرورش محیط و اقلیم و استمداد اهالی هر ناحیه در تربیت فکر و قریحه مؤثر است - درست است که جمعی از فضلا و دانشمندان دیار دیگر در آن عهد باصفهان روی آوردند و هما نجامتوطن شده بازار فضل و دانش را گرم ساختند اما استعداد و پذیرائی نفوس و طرز تربیت محیط هم در وجود هر کمالی شرط است. نهال علم و معرفت و درخت هنر و صنعت در هر آب و خاک می‌رشد و نمو پیدانمی‌کند . زمینهای که پادشاهان صفویه فراهم کرده بودند اگر در شهر دیگر غیر از اصفهان بود قطعی است که هرگز آن نتایج مهم رانمی‌بخشید . چه رابطهٔ علوم و ادبیات و صنایع را با محیط و اقلیم و نژاد انکار نتوان کرد . بلك نهال در هر آب و خاک می‌بکونع رشد و نمو پیدانمی‌کند و در بعض نقاط اصلا پای نمی‌گیرد و بالاخره هر متاعی زجائی برمی‌خیزد!

اگر بشر را فرزند محیط و هر نوع تربیتی را وابسته بمزاج آب و خاک و سنخیت اهالی بدانیم باید گذشته از فضلا و دانشوران نامی که از خود اصفهان برخاسته‌اند کسانی را هم که از نقاط دیگر بدان شهر آمده و از ابتدا تا انتهای تحصیلات خود را همانجا انجام داده و باقتضای محیط آن سرزمین

۱ - نام این استاد در کتیبهٔ سردرب مسجد شاه دیده می‌شود و ترجمه حال او را در نامهٔ دانشمندان اصفهان نوشته‌ام .

۲ - نام این استاد را باز حمت بسیار در خلال نقش و نگار کاشیهای مسجد شاه پیدا کردم .

۳ - ترجمهٔ احوال او و سایر خانواده امامیه‌های اصفهان را در نامهٔ دانشمندان اصفهان نگاشته‌ام .

پرورش یافته‌اند (اصفهانی) بشماریم چه رسد بآنها که در همان شهر متولد شده و همانجا تحصیل کرده و بالاخره بدرود حیات گفته و در همان سرزمین مدفون شده‌اند. چرا که انسان زاده محیطی است که او را پرورش داده و بحد کمال رسانیده است.

عجالة غرض من وارد شدن در این مبحث نیست و خواه تمام پروردگان اصفهان را واقفا اصفهانی بدانیم یا نه خوشبختانه اصفهان از وفور علما و دانشمندان و صنعتگران محلی بحدی ترقی و تمدن است که بتمهید اینگونه مقدمات نیازمند نیست!

مقصود این است که محیط اصفهان برای پرورش علم و صنعت استعدادی مخصوص دارد که در کمتر جایی نظیر آنرا توان یافت!

**اما ادبیات در عهد صفویه:** برخلاف بعضی که دوره صفویه را عهد وقوف بلکه انحطاط ادبی ایران شمرده‌اند من معتقدم که ادبیات فارسی شامل نظم و نثر هم در آن دوره چندانی که می‌گویند رو به تنزل نمی‌رفت بلکه راه اصلاح و کمال را می‌پیمود. کسی که ادبیات دوره صفویه و کتابهای نثر فارسی و دو اوین شعرای آن عهد را بدقت مطالعه کند، و رویهم‌رفته این عهد را با دوره ظلمت بار مغول و تیمور بسنجد کاملاً بی‌بندین نکته خواهد برد که ادبیات در عهد صفویه رو به کمال و اصلاح می‌رفته است، و اگر آثار ضعیفی دیده شود از بقایای عهد مغول و تیمور باید محسوب داشت.

باری در آن عهد توجه بآدابیات هم مانند علم و صنعت وجود داشت، تمدن جهانگیری را که ایرانیان پیش از عهد مغول بچنگ آورده بودند فتنه وحشت بار مغول بکلی محو و نابود ساخت و نه تنها ایران که بنیان هستی مشرق را برانداخت. بعد از عهد چنگیزیان دوره تیمور پیش آمد، پورشهای امیر تیمور مملکت آباد ایران را میلل بویرانه‌ای وحشتناک ساخت.

اصفهان دوچار قتل عام تیمور شد! بعضی اخلاش مانند (سلطان حسین بايقرا) و غیره هم اگر کاری کردند بجای خود قدردانی خواهیم کرد اما در ایران چندان اساسی و پایدار نماند.

بعد از آن همه خرابیها و تیره بختی‌ها که در مدت سه قرن باین مملکت ستم‌دیده روی آورده بود، اصفهان همان اصفهانی که سالها بی‌بای خانمانسوز و ترکتازهای وحشیانه مغول دوچار بود، همان شهر تاریخی با عظمتی که زیر پای وحشیان خونخوار بویرانه‌ای مانده شده بود، همان اصفهانی که قتل عام تیمور (کله نثار) ها در آن ساخته بود، باری همان دیار پرشکوهی که سرگذشت تاریخیش سراسر اندوه و تأسف و حسرت است - در زیر پرچم قدرت پادشاهان نامدار صفویه قدم‌دانه راست گرفت و خواست تمدن حقیقی ایران را دوباره بجهانیان ثابت نماید، و آنچه میخواست در مدت اندک بمنصه ظهور رسانید یعنی تمدنی بوجود آورد که چشم جهان را خیره و جهانیان را بظمت روح و فکر ایرانیان از بن دندان معترف ساخت، نام ایران و تمدن ایرانی را در دنیا مشهور کرد و برای این مملکت افتخار و سربانندی بوجود آورد که تا ابد پایدار خواهد بود!

راستی جای حیرت است که ایرانیان در مدت اندک چگونه توانستند که آن همه افتخار از دست رفته را دوباره بچنگ آورند: اینچاهم منصفانه باید اعتراف کرد که ذوق عجیب و هوش سرشار و طبع نازک کار مردم اصفهان در این خدمت اگر نه همه باری سهم و افزای نصیب دارد!

ادبیات فارسی پیش از دوره صفویه روزگار بدی را طی میکرد، در اثر دو خاصیت زشت پیدا شده بود یکی اطالعه سخن و بر کردن عبارات از حشوهای لاطائل و مجازات و استعارات بارد - و دیگر هجوم کلمات عربی نامانوس و لغات وحشی ترکی در زبان فارسی .

در عهد صفویه این هر دو قسمت خاصه تطویل بلاطائل کمتر از عهد مغول رواج داشت ، پیرایه سجع از نثر فی الجمله برداشته شد - پیش از زمان صفویه کتب علمی غالباً به عربی نوشته میشد ولی در آن زمان بعضی علما کتب علمی را بزبان فارسی نوشتند و فارسی که تا آن زمان تنها زبان ادبی محسوب میشد زبان علمی و ادبی گردید، نویسندگان رو بساده نویسی گذاردند و همین ساده نویسی کم کم رواج یافت تا عهد قائم مقام فراهانی و غیره که کاملاً ساده نویسی را رواج دادند و توان گفت فارسی امروزه تقریباً همان فارسی عهد صفویه است با آنکه تغییری که بتدریج در آن راه یافته است .

ناگفته نمیگذریم که امثال ( درّه نادره ) واقعا از نوادر دره ها و از شواذ مؤلفات است سبک نگارش دره را نمی توان سبک معمولی نثر دوره نادری شمرد ، ( میرزا مهدبخان ) میخواستند است بتقلید (وصاف) کتابی عجیب تالیف کند ، سبک نثر معمول آن عهد تقریباً ( جهانگشای نادری ) تالیف همان میرزا مهدبخان است با این تفاوت که نگارنده اش صاحب درّه است ! همینطور کتاب (وصاف) را نمیتوان مطابق سبک معمول دوره مغول و عهد ( غازیخان ) دانست بلکه ( اویب عبدالله ) خواسته است بقتن احذوتهای در نگارش کتاب بیارود ! این دو کتاب اصلاً از موضوع خارج است - چنانکه ( شیخ سعدی ) را در نثر و نظم و حافظ را در نظم نمیتوان فرزند دوره مغول شمرد ، بلکه امثال این دو گویند بزرگ از نوابغ بشرند و آنها را زاده عهد نه که پدر و مری عصر باید شمرد .

این سخن را ترجمه بهنآوری گفته آید در مقام دیگری

بالجمله نثر فارسی در عهد صفویه رو باصلاح و بهبودی داشته است .

اما نظم فارسی : پیش از زمان صفویه مقدمات سبک خاصی که در اصطلاح بعضی به - ( سبک هندی ) معروفست در شعر فارسی فراهم شده بود اما سر و صورت خوشی نداشت - دنباله این سبک به عهد صفویه کشید اما شعری معروف این دوره که اغلب اصلاً اصفهانی یا ساکن اصفهان بودند همان سبک نوظهور را گرفته اصلاح کردند و آنرا بحد کمال رسانیدند .

از آنجا که روح مردم اصفهان همیشه دنبال اختراع و ابتکار و نازک کاری در ادب و صنعت میگردد، سبک هندی را که سراسر ابداع مضمون و نازک خیالی است موافق طبع دانسته درصدد تکمیل و اصلاحش برآمدند . و بالنتیجه مانند (صائب) و امثال او در اصفهان پرورش یافتند که سبک نوظهور را تاجایی که درخور بود بسرحد حسن و زیبایی رسانیدند .

راجع بسبک هندی و صلاح و فسادش در زبان فارسی عجاله سخنی نمی گوئیم و بحث در این موضوع را بوقت دیگر از می اندازیم ، همین قدر باید دانست که آن طرز نوظهور در نوبت خود تجدیدی در ادبیات فارسی بوده است ، گویندگان فارسی اگر در تمام ادوار پیر و سبک قدیم معروف به (خراسانی) و تابع طرز کلاسیک پیش بودند ، هیچوقت تازگی که نمودار سیر ادبی است در ادبیات فارسی بوجود نمی آمد ، و در هر زمان بایستی در يك قالب و يك اسلوب سخن گفت و این خود دلیل و قوف و قوف

در این مرحله دلیل تنزل است !

بهر حال شعرای اصفهان در دوره صفویه دنباله تجدد ادبی را گرفتند و طرز تازه بوجود آوردند که مقدماتش از پیش فراهم شده بود اما نضج و قوامش در آن عهد وجود گرفت. بزرگترین مظاهر این روش نوین یعنی استادان عالی‌مقدار سبک‌هندی در اصفهان ظهور کردند و بالاخرین نمونه این طرز سخن سرایی را از خود بیادگار گذاشتند و در گذشتند.

معروف‌ترین شعرای بزرگ این سبک در عهد صفویه یکی (کلیم) متوفی ۱۰۶۱ و دیگری (صائب) است که در اصفهان پرورش یافت و همانجا در سال ۱۰۸۱ وفات یافت و مدفون شد.

آخرین شاعر بزرگ معروف این سبک (شیخ محمدعلی حزین) اصفهانی لاهیجانی است که تقریباً یک قرن بعد از صائب در سال ۱۱۸۰ وفات یافت.

بعضی پنداشته‌اند که در عهد صفویه شعر و شاعری رواج نداشته است و شعرا و گویندگان آن عهد چندتن انگشت‌شمار بوده‌اند و کمتر کسی دم از شاعری می‌زده است! باینکه اتفاقاً در آن زمان بازار شعر و شاعری از دربار و شخص پادشاه گرفته تا گوشه مدرسه و خادم مسجد رواج داشته است. تذکره (ریاض الشعراء) واله داغستانی و (تذکره المعاصرین) شیخ محمدعلی حزین و (تذکره میرزا طاهر نصرآبادی) و تذکره قلی‌الدین (آتشکده آذر) و همچنین جنگها و سفینه‌هایی که گاهی از آن دوره بدست می‌افتد کاملاً خلاف آن پندار را نشان می‌دهد. ما نمی‌گوییم که همه شعرا و گویندگان آن عصر استاد شعر و شاعری بوده‌اند بلکه عقیده ما این است که گوینده بسیار اما استاد زبردست البته مانند هر عصری انگشت‌شمار بوده است. و همان وفور شعرا باعث شد که بکلی آن اساس برجیده و آن طومار درهم پیچیده گشت.

علت اینکه برخی را چنان پندار یابد شده این است که:

اولاً فتنه افغانه در اصفهان جانشین فتنه چنگیز و تیمور شد و شاهد زیبای جهان آرای تمدنی که در آغوش ایرانیان بود هر تار مویش بچنگ خونخواره پتیاره‌ای افتاد و شیرازه دفتر عظمت ایران که در اصفهان فراهم شده بود بدست آن فتنه شوم بکلی از هم گسیخت و چیزی از عهد میمون صفویه باقی نگذارد تا بازماندگان را از گذشتگان خبری باشد. شعرا و علما و صنعتگران یا کشته شدند یا بسختی جان دادند و آثار علمی و ادبی آنها از میان رفت.

ثانیاً چون سبک ادبی عهد صفویه به تقریبی که خواهیم گفت مهجور و متر و نشماند دیگر کمتر کسی درصدد برآمد که از ادبیات آن دوره بخوبی آگاهی بهم رساند و غالباً اشخاص بتقلید بکدیگر آن دوره را در تاریخ ادبی خوش نام نگذاشتند!

### از آثار قدما

از دور چو بینی مرا بداری  
پیش رخ رخسند دست عمدا  
چون رنگ شراب از بیاله گردد  
عکس رخت از پشت دست پیدا

.....

# مباحث طبّی

## یکی از اسرار طبّی!

وقتی طبیعی نامور راجع یکی از مهمترین مسائلی مربوط به طب که مورد علاقه تمام مردم است بحث می کند بیشتر باید با گوش هوش فراداد . کدام مسئله برای مردم مهمتر از طول عمر است ؟ کیست که نخواهد حیوة خود را اگر چند روزی هم باشد بیشتر حفظ کند ، تجربه نشان داده حتی کسانی که گرفتار انواع امراض و مصائب هستند و مرض های آنها قابل علاج نیست باز نمی خواهند بمیرند .

زندگانی مثل مرگ اسرار آمیز است . و از این نظر عموم مردم می خواهند زیادتر بدانند . بنابراین وقتی طبیعی که خود از طول عمر بهره مند شده در این زمینه سخن برانند باید بیان او را که از جنبه علمی و عملی قابل ملاحظه است پذیرفت .

دکتر گینو Gueniot فرانسوی که در سن صد و سه سالگی اخیراً وفات یافته چندی قبل از آنکه بدرود حیوة گوید يك روزنامه نویس برای کشف سر طولی عمر با او مصاحبه نموده و از او خواسته است که این معمای بزرگ را برایش حل کند . وقتی از او سؤال کرد چه رازی در کار تو موجود است . دکتر جواب داد :

هیچ رازی در بین نیست و سری ندارم که نکفتمی باشد و اگر رازی باشد این است که من از همین دواها زندگانی خود را اداره می نمایم ولی هیچوقت از آنها استعمال نمیکنم .

این دکتر بهیچوجه معتقد نیست که باید در غذا امساک کرد و بواسطه کم خوردن صحت را نگاهبانی نمود . می گوید يك اصل مهم صحتی است که باید در درجه اول مورد توجه قرار داد ، و آن این است که : هر چیز را باید استعمال کرد ، ولی هیچ چیز را نباید مورد سوء استفاده قرار داد ، و در جواب رفقای که او را بواسطه بی احتیاطی ملامت می کردند .

می گوید « آبا می دانید که شما فقط بواسطه احتیاط تمام انواع بی احتیاطی ها را

مرتب می شوید . »

این است قول طبیعی که خود بواسطه زعایت این اصول توانسته صدوسه سال عمر کند . آبا باز برای کسانی که بحفظ حیوة خود ذی علاقه هستند جای تردید باقی می ماند که نباید بمجرد احساس کمالات دوا خورد و معده و احشا را قدری مسموم نمود . چون دوا اگر از يك جهت نافع باشد از جهت دیگر ضرر خواهد داشت ، هنگامی دوا باید خورد که در عدم استعمال زبان مسامی باشد .